

تأثیر هنر در مناسبات نسلی

چکیده

«گسست نسل‌ها» یکی از مباحث مهم جامعه امروز ما است. مشکلات و آسیب‌های اجتماعی ناشی از این پدیده آنقدر واضح است که در ضرورت پرداختن به آن هیچ تردید وجود ندارد. یکی از جنبه‌های مختلف قابل بررسی در پدیده گسست نسل‌ها، هنر است. هنر چه نقشی در فرایند گسست نسل‌ها داشته‌است؟ آیا اساساً هنر می‌تواند در کاهش شکاف موجود میان نسل‌ها نقشی بر عهده گیرد یا خیر؟ و اگر می‌تواند، چگونه؟ اگر بپذیریم که «سنت» یکی از ارکان مناسبات نسلی است، به طریق اولی، هنر سنتی نیز می‌تواند یکی از عوامل ارتباط میان نسل‌ها تلقی گردد. اگرچه محققان بسیاری در باب سنت و هنر سنتی مطالبی نوشته‌اند، اما تقریباً هیچ‌کدام از آن‌ها به هنر سنتی، به عنوان یک عامل ارتباط میان نسل‌های امروز و دیروز، اشارتی نداشته‌اند. مقاله حاضر، ضمن مرور مفاهیم هنر، سنت، و هنر سنتی، و یادآوری لزوم بازنگری و اصلاح تعاریف، به چگونگی تأثیر هنر سنتی (به شرط اصلاح تعریف) در کاستن از شکاف میان نسل‌ها، و ای‌بسا پیشگیری از آن پرداخته و برای این منظور راهکارهایی نیز ارائه داده‌است.

کلیدواژه‌ها: گسست نسل‌ها، هنر، سنت، هنر سنتی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۸۸/۲/۶

E-mail: tabassi_mohsen@yahoo.com

مقدمه

یکی از بحث‌های مهم جامعه امروز ما گسست نسل‌ها است که اندیشمندان تعاریف متنوعی از آن ارائه کرده‌اند. همچنین دلایلی را نیز برای وقوع این پدیده برشمرده‌اند که در جای خود بدان‌ها خواهیم پرداخت. مشکلات و آسیب‌های ناشی از این پدیده، ضرورت پرداختن بدان را مؤکد می‌سازد. بدیهی است چنین پدیده فراگیری، وجوه متنوع و متفاوتی دارد که باید مورد توجه واقع شوند و در حقیقت، غفلت از هر یک از این وجوه می‌تواند عواقب ناگواری به همراه داشته باشد.

یکی از وجوه چندگانه‌ای که باید بدان پرداخت، هنر است. هنر از دیدگاه شرقی و غربی، چه نقشی در فرایند گسست نسل‌ها داشته‌است؟ و اگر هنر اساساً می‌تواند در کاهش و ترمیم شکاف موجود میان نسل‌ها، نقشی بر عهده گیرد، این نقش چگونه است؟

اگر سنت را یکی از ارکان مناسبات نسلی بدانیم، به طریق اولی هنر سنتی نیز باید در این فرایند جایگاهی داشته باشد. اندیشمندان و متفکران بسیاری درباره هنر، سنت، هنر سنتی، و مسائل مربوط به آن‌ها مطالبی نوشته‌اند، اما هیچ‌یک صراحتاً به هنر سنتی به عنوان یکی از عوامل ارتباط و همبستگی میان نسل‌های امروز و دیروز اشاره‌ای نکرده است. رنه گنون، تیتوس بورکهارت، سیدحسین نصر، محمدرضا ریخته‌گران، و زهرا رهنورد از جمله این اندیشمندان به شمار می‌آیند.

در این نوشتار، پس از مرور معانی و مفاهیم گسست نسل‌ها، هنر، سنت، مدرنیته، و هنر سنتی، چالش‌های موجود در باب هنر و مناسبات نسلی بررسی می‌شود و راهکارهایی برای تفوق بر آن‌ها ارائه می‌گردد. پژوهش حاضر، مبتنی بر مطالعه و تفسیر متون است و به صورت کتابخانه‌ای انجام شده‌است.

گسست نسل‌ها

از لحاظ رویکرد و روش مواجهه نسل‌ها با یکدیگر، سه وضعیت قابل تبیین است:

الف) پیوند و تداوم نسل‌ها

ب) گسست و انقطاع نسل‌ها

ج) تقابل و رو در رویی نسل‌ها.

«دورشدن تدریجی دو یا سه نسل پیاپی از یکدیگر از حیث جغرافیایی، عاطفی، فکری، و ارزشی، وضعیت جدیدی را ایجاد می‌کند که اصطلاحاً گسست نسل‌ها نامیده می‌شود» (شرفی ۱۳۸۲: ۱۰۸).

«انقطاع نسل‌ها به معنای گسست پارادایم معرفتی و ارزشی بین نسل‌ها و گروه‌های اجتماعی یک جامعه است که در حقیقت باید حیات پیوسته‌ای را تشکیل دهند. انقطاع و شکاف نسل‌ها وقتی رخ می‌دهد که پارادایم‌های ارزشی و معرفتی نسل‌های یک جامعه گسسته شود...» (قادری ۱۳۸۲: ۱۷۷). در واقع، دور شدن دو یا سه نسل، یا به تعبیر دیگر، گسست پارادایمی، امری نیست که دفعتاً و فقط در حال حاضر صورت گرفته باشد. مسلماً این پدیده عللی دارد و عواملی. علت‌هایی دارد که آفریننده این موقعیت هستند و عواملی دارد که اگرچه خود به تنهایی آفریننده آن نیستند، ولی بر آن تأثیر می‌گذارند. این علل و عوامل را چنین برشمرده‌اند:

۱. «از خود بیگانگی،
۲. گسست عاطفی زمینه گسست فکری،
۳. اشتغال روزافزون والدین،
۴. فناوری پیشرفته ارتباطات،
۵. بلوغ دشوار و نوجوانی پرنج،
۶. فقر فرهنگی،
۷. فقدان هویت اجتماعی،
۸. نفوذ فرهنگ بیگانه،
۹. ناتوانی از همدلی با نسل آینده،
۱۰. فقدان الزام معنوی» (شرفی ۱۳۸۲: ۱۲۱-۱۱۵).

۴. الگویابی یا الگوگیری... تغییر الگوهای نسل جدید و عدم الگوگیری از نسل گذشته باعث قطع مفاهیم و دیالوگ نسل‌ها می‌شود.

۵. دگرگونی اصطلاحات روزمره.

۶. دگرگونی در ظواهر، پوشش‌ها، آرایش مو و صورت، و نوع سخن گفتن.

۷. دگرگونی در انتظارات و توقع‌ها. در حال حاضر، نسلی در حال شکل‌گیری است که... از دولت خدمت

می‌خواهد نه هدایت‌گری، در حالی که تفکر نسل قبلی درباره دولت انتظار رهبری بود» (فیرحی ۱۳۸۲: ۷۹-۷۱)

و باید گفت که با اندکی تأمل می‌توان نمونه‌های این‌ها را کمابیش در جامعه مشاهده کرد. در این مقاله، قصد بررسی این مؤلفه‌ها یا تعریف گسست نسل‌ها و علل و عوامل بروز آن را نداریم، بلکه هدف ما در این‌جا ارائه تعریف و تصویری از پدیده گسست نسل‌ها است، فقط تا حدی که بدانیم با چه پدیده‌ای روبه‌رو هستیم.

هنر

در طول تاریخ، اندیشمندان و متفکران بسیاری در تعریف هنر کوشیده‌اند و هر یک به زعم خود، تعریفی از این پدیده ارائه کرده‌اند (ریخته‌گران ۱۳۸۰: ۱۸-۱).

«در معنای عام و انتزاعی، به هرگونه فعالیتی اشاره داریم که هم خودانگیزخته و هم مهارشده باشد. بنابراین، هنر از فرایندهای طبیعت متمایز است. در معنای کم‌تر مصطلح، تمامی ابداعات و ساخته‌های مبتنی بر قوه خلاقه بشری در زمره هنر به شمار می‌آیند» (پاکباز ۱۳۷۸).

تمام تعاریف ارائه شده برای هنر را می‌توان از دو منظر غربی و شرقی دسته‌بندی کرد. توضیح این نکته ضروری است که این غرب و شرق، نه غرب و شرق جغرافیایی یا سیاسی، بلکه «شرق به معنای فرهنگی است معنوی که بر اساس تعلیم دینی و آسمانی بنا شده و این شرق کلاً مقابل غرب و فرهنگ غرب است که اساس آن بر نفی

بدین ترتیب می‌توان گفت که علل و عوامل گسست نسل‌ها، ترکیب پیچیده‌ای از سیاست، جامعه، اقتصاد، فرهنگ، صنعت و فناوری و... است که بررسی هر یک خود موضوع مقاله‌ای مستقل خواهد بود. از سوی دیگر، برای این‌که مطمئن شویم اساساً با پدیده‌ای به نام گسست نسل‌ها روبه‌رو هستیم یا خیر، باید به مؤلفه‌های تشخیص این پدیده نیز نظری داشته باشیم. این مؤلفه‌ها را چنین برشمرده‌اند:

۱. کاهش ارتباط کلامی،

۲. اختلال در فرایند همانندسازی (الگو سازی)،

۳. کاهش فصل مشترک‌های عاطفی،

۴. عدم تعهد به فرهنگ خودی،

۵. نابرداری نسل‌ها،

۶. عدم حضور نسل جوان در مشارکت‌های اجتماعی (همان: ۱۱۴-۱۱۲).

اما برخی دیگر از پژوهشگران نیز بر این باورند که این مؤلفه‌ها عبارتند از:

۱. بین فضای معنایی دو نسل ارتباط آشکاری وجود نداشته باشد... منظور از فضای معنایی، درک کلی دو نسل از جامعه و جهان است... در جامعه خودمان شاهد هستیم که درک نسل دوم از جامعه تا حدی معنوی‌تر و فداکارانه‌تر است... اما احساس می‌شود که در نسل سوم، این درک تا حدی عوض شده است... اگر فضای معنایی عوض شود، ممکن است که انسان دیروز برای انسان امروز غیرعادی تلقی شود، همچنان که انسان امروز برای انسان دیروز غیرعادی تلقی می‌شود. در این صورت، امکان دیالوگ از بین می‌رود و این یک ملاک برای ارزیابی انقطاع یا تداوم نسل‌ها است.

۲. دگرگونی در آرمان‌ها و اهداف.

۳. دگرگونی مفاهیم یک جامعه... اگر شبکه مفاهیم بین دو نسل تغییر کند، باید به این فکر باشیم که در واقع ممکن است انقطاعی صورت گرفته باشد.

وجه مشترک تعریف هنر از دیدگاه شرقی، اتصال آن به عالم بالا و به خداوند است. اساساً دیدگاه شرقی، هنر را عاملی برای نزدیک کردن انسان به خدا می‌داند که اگر چنین نباشد، هنر نیست. در واقع، تعریف هنر در منظر شرقی، به قدری با قداست آمیخته‌است که به‌زحمت می‌توان آن را از هنر قدسی جدا دانست.

سنت

در تعریف سنت، نظرهای مختلف و بعضاً متناقضی ارائه شده‌است. گروهی اندک معتقدند که سنت، یعنی تقلید از صورت‌های بی‌محتوا، و تشییع جنازه گذشته، که با رنگ و لعاب زدن به پایان یافته‌های بازگشت‌ناپذیر، و تعبیرهای نوگرایانه از چیزهایی که زمانشان به‌سر رسیده‌است، توأم باشد. اما در مقابل این اندیشه، گروهی دیگر از متفکران معتقدند که سنت «رکن اساسی وجود انسان است، و انسان بدون گذشته و بدون تاریخ وجود ندارد» (آشوری ۱۳۸۱: ۲۰). از جمله، ماکس رادین معتقد است: «اگر کلمه ترادیسیمون را [که معمولاً در فارسی به «سنت» ترجمه می‌شود] به معنای لفظی آن که انتقال است بگیریم، باید تمام عناصر حیات اجتماعی را... ترادیسیمونل یا سنتی بدانیم؛ اما فقط بعضی از عادات، نهادها، گفتارها، لباس‌ها، قوانین، آواها، و قصه‌ها جنبه سنتی دارند و لفظ سنت در عین حال ناظر است به ارزش عنصری که از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته... سنت تنها یک واقعیت مشهود... نیست، بلکه اندیشه و ایده‌ای است که ارزش را بیان می‌کند. ما بعضی از آداب را خوب می‌شماریم و بعضی ترتیبات را مطلوب می‌دانیم. سنت حفظ و تأیید این داوری‌ها است» (رادین ۱۳۸۱: ۳۰-۲۹).

رنه گنون این ارزش نهفته در سنت را ناشی از دین می‌داند: «سنت^۱ به معنای علم قدسی یا نور ازلی و حقیقت دین است» (گنون ۱۳۶۵). هانری کوربن، سنت را

امور آسمانی و مقدس و معنوی یا سنت است» (گنون ۱۳۶۵). هنر از منظر غرب را مجموعاً چنین معرفی کرده‌اند: «فعالیتی آفرینشگر، روشمند، و غایتمند که با بهره‌گیری از کیفیات ذهنی یا مهارت دستی توسط انسان به ظهور رسیده و علاوه بر خلق زیبایی به خلق آثاری عینی، ملموس و غالباً مادی و کاربردی منجر می‌گردد» (پورجعفر ۱۳۸۱: ۱۳).

در مقابل باید به تعاریف مختلفی که هنر در ساحت شرقی دارد و بسیار مورد توجه نسل اول بوده نیز توجه کنیم. علی‌اکبر دهخدا، در لغتنامه، ذیل واژه هنر چنین آورده است: «علم و معرفت و دانش و فضل و فضیلت و کمال، کیاست، فراست، زیرکی. این کلمه در واقع به معنای آن درجه از کمال آدمی است که هشیاری و فراست و دانش را دربر دارد و نمود آن، صاحب هنر را برتر از دیگران می‌نماید». محمدتقی جعفری هم از هنر به عنوان «یکی از نمودها و جلوه‌های بسیار شگفت‌انگیز و سازنده حیات بشری» یاد کرده است (جعفری ۱۳۷۸: ۱۶۴).

تیتوس بورکهارت در مورد هنر چنین می‌گوید: «هنر عبارت است از ساخت و پرداخت اشیا بر وفق طبیعتشان، که خود حاوی زیبایی بالقوه است؛ زیرا زیبایی از خداوند نشئت می‌گیرد و هنرمند فقط باید بدین بسنده کند که زیبایی را بر آفتاب اندازد و عیان سازد. هنر بر وفق کلی‌ترین بینش اسلامی از هنر، فقط روشی برای شرافت روحانی دادن به ماده است» (بورکهارت ۱۳۷۶: ۱۳۴). نهایتاً نظر زهرا رهنورد، یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان هنر انقلاب اسلامی، در مورد هنر چنین است: «هنر مکاشفه‌ای است از صور گوناگون هستی در روند تجربه‌ای استحسانی و عرفانی تا حقیقت این صور را در قالب کلام یا موسیقی یا تصویر تجسمی یا نمایش یا معماری در دسترس همگان قرار دهد و در روند این مکاشفه، حیات فردی و جمعی انسان را برتر آورد تا آن حد که به غربت انسان پایان بخشد و قرب به آن یگانه‌اعلا را میسر سازد» (رهنورد ۱۳۷۸: ۴۹).

^۱. tradition

متغیر مستقل فراتری است که متغیرهای مستقل دیگری را که برای متغیر وابسته انقطاع نسل‌ها مد نظر قرار می‌دهیم، متأثر ساخته و اثرمندی آن‌ها را تقویت یا تشدید می‌کند» (جلالی ۱۳۸۲: ۸۸). باید متذکر شد که مدرنیته پدیده‌ای مختص اروپا نبوده است. اساساً مدرنیته می‌تواند در هر مکانی و در هر زمانی، که مقابله‌ای با وضعیت موجود یا گذشته (سنت) صورت گیرد، مشاهده شود. بدین ترتیب، مدرنیته یک پدیده جهانی است که البته در اروپا به نام مدرنیسم، به صورت یک مکتب در آمد و صاحب تئوری شد.

اساساً نفس مدرنیته با نوعی شکاف یا فاصله میان نسل‌ها همراه است. ماهیت مدرنیسم نیز یعنی پسندیدن آنچه نسل قبلی نمی‌پسندد. «اما امروز انقطاع نسل‌ها، انقطاع پارادایمی معرفتی و ارزشی است... این انقطاع نسل‌ها بر معیار مدرنیته استوار است که پارادایم معرفتی ما را منقطع کرده است؛ به این معنا که پارادایم مدرنیته، شیوه‌های فکری، اجتماعی، دینی، و اقتصادی سنتی (پارادایم سنتی) را به هم می‌زند» (قادری ۱۳۸۲: ۱۷۸).

ناگزیریم بپذیریم که مدرنیته تمام شئون زندگی ما را در بر گرفته است. مدرنیته بیش‌تر خود را از طریق فناوری به ما دیکته کرده که آن هم تغییر و تحول ارزش‌ها را در پی داشته است (نک قادری ۱۳۸۲: ۱۷۹-۱۸۰). به این ترتیب، در هر نوع از رویارویی سنت و مدرنیته، دچار بی‌تعادلی‌های ناگزیر دوره بحرانی خواهیم بود. «در تعبیر اکنونی از سنت [از منظر شرقی] و رویکرد فعال به مدرنیته، تعارض‌ها و گسست‌ها ناگزیر، ولی طی‌شدنی و تعادلی‌اند و دغدغه‌ای نمی‌آفرینند، اما در تعبیر و بازخورد انفعالی به مدرنیته، و رویکرد گذشته‌گرایانه^۱ به سنت، توسعه در شکلی ناهمگون بروز می‌کند» (جلالی ۱۳۸۲: ۸۹).

نوعی زایش دوباره می‌داند: «سنت بالذات باززایی است و هر باززایی تجدید حیات سنت است در زمان حال، و از همین رهگذر است که می‌بینیم فعل سنت (انتقال) مستلزم انجام شدن در زمان حال است» (کوربین ۱۳۴۷: ۳۴). نظر کوربین به معنایی که هایدگر از سنت مراد می‌کند نزدیک است، زیرا هایدگر سنت را امکان‌هایی در گذشته برای عمل در حال می‌داند (جلالی ۱۳۸۲: ۸۹).

سیدحسین نصر در مورد سنت نظری این چنین دارد: «سنت هیچ‌گاه نظامی بسته نیست، بلکه واقعیتی زنده است. سنت یک جهان‌بینی و مجموعه‌ای از آموزه‌ها است که حقیقتاً به سمت امر نامتناهی گشوده می‌شود و ذهن را هم بدان سو سیر می‌دهد: سنتی که ماهیتی تاریخی و جاویدان دارد و آن را نباید معادل یک دوره خاص دانست؛ هر چند به کارگیری اصول آن را در زمان‌ها و مکان‌های خاصی باید جست و نه در هر جا و زمانی» (نصر ۱۳۸۰: ۱۸۴).

این نظر سیدحسین نصر درباره زمان و مکان سنت، همان نگرش شرقی است. در واقع، در دیدگاه غربی، به‌ویژه پس از رنسانس، سنت پدیده‌ای مذموم انگاشته شده است. تأکید نویسندگانی نظیر تیتوس بورکه‌هارت، رنه گنون، آناندا کوماراسوامی، فریدهوف شوان، ماکس رادین، و دیگران بر سنت و شرق، در واقع مولود اوضاع و احوالی تاریخی است که در آن، غرب با تجددگرایی و شورش علیه سنت روبه‌رو گشته بود، و گرنه مفهوم سنت، هم شرق و هم غرب را در بر می‌گیرد. در جامعه کنونی ما متأسفانه واژه‌های «سنت» و «سنتی» بدون دقت به کار می‌روند و از آن‌ها معانی‌ای مترادف با کهنه، قدیمی، منسوخ، و... مراد می‌شود. این خود چالش بزرگی است که بدان خواهیم پرداخت.

مدرنیته

مدرنیته در اصطلاح یعنی هر آنچه مطابق روز باشد. به عبارت دیگر، یعنی همان مد و پیروی از آن. «مدرنیته

^۱. traditional

هنر سنتی

با توجه به تعریف هنر و سنت از دیدگاه شرقی، مفهوم هنر سنتی در منظر شرقی نیز چنین خواهد بود: «در این که هنر سنتی چیست، اختلاف نظر وجود دارد. معمولاً کلمه tradition به سنت ترجمه شده است؛ اما همیشه چنین نیست که وقتی از هنر سنتی سخن گفته می‌شود نظر به traditional باشد، هنر دینی و مقدس هم هست... هنر سنتی هنری است که به یک ترادیسین مربوط است [نه این که خود آن باشد]... یعنی این که در هر دوره، حقیقتی به صورت تقدیر تاریخی داده می‌شود و قومی آن حوالت داده شده را تحویل می‌گیرند... آنچه عرفاً هنر سنتی نامیده می‌شود، هنری است که در ترادیسین شرقی ظهور می‌کند» (ریخته‌گران ۱۳۸۲: ۱۵۳-۱۵۱).

این اندیشه شرقی درباره هنر سنتی دقیقاً در مقابل تفکرات غربی قرار دارد: «در صورت جدیدی که هنر در تمدن غربی پیدا می‌کند، بنای آن بر نبوغ و ابتکار^۱ شخصی قرار می‌گیرد. این گونه هنر در تمدن‌های سنتی [شرقی] به هیچ وجه مورد اعتنا نبوده است. هنرمند سنتی به دنبال این نبوده که قوه ابتکار و تشخیص خود را به ظهور برساند. اتفاقاً هنر اصیل در تمدن سنتی، هنری بوده که کم‌تر تشخیص و هویت فردی هنرمند را نشان بدهد... اصلاً استادی در تمدن‌های سنتی به این بوده است که شخص، هویت فردی‌اش را به پایان برساند و حوالت و تقدیر تاریخی عصر در کار او به ظهور برسد» (ریخته‌گران ۱۳۸۲: ۱۶۰).

در مورد هنر سنتی، نظر دیگری نیز وجود دارد. فریدهوف شوان می‌گوید: «در تمدن‌های سنتی، بدون شک، هیچ هنری وجود ندارد که کاملاً غیردینی باشد. هنر می‌تواند به میزان نسبی غیردینی شود... چنین هنری به علت فقدان یک موضوع دینی... غیردینی و غیرعرفی تلقی می‌شود، لکن به سبب انضباط صوری که سبک آن را به وجود

می‌آورد، سنتی است» (شوان ۱۳۷۶: ۹۶). شوان در ادامه می‌گوید که حتی هنر غیردینی و غیرعرفی نیز باید بیانگر ارزش‌هایی باشد، زیرا در غیر این صورت، مشروعیت نخواهد یافت. بر خلاف ریخته‌گران، شوان نقش نبوغ هنرمند در هنر سنتی را - اگرچه اندک می‌داند، اما- نادیده نمی‌گیرد. وی می‌گوید: «این نبوغ در عین حال سنتی و دسته‌جمعی، معنوی و نژادی است و نیز فرعاً فردی است. نبوغ فردی، بدون توافق آن با یک نبوغ عمیق‌تر و وسیع‌تر هیچ است... نبوغ معنوی و نبوغ جمعی روی هم‌رفته نبوغ سنتی را به وجود می‌آورند و این نبوغ، اثر خود را بر تمام تمدن به جا می‌گذارد» (شوان ۱۳۷۶: ۹۹).

از جمع‌بندی مباحث مطرح‌شده در این بخش، چنین برمی‌آید که گسست نسل‌ها دورشدن تدریجی دو یا سه نسل پیاپی از یکدیگر است و در واقع، گسست پارادایم معرفتی و ارزشی بین نسل‌های یک جامعه است. این پدیده، ویژگی‌هایی دارد و در اثر علل و عواملی به وجود آمده است که بررسی مشروح آن‌ها هدف این مقاله نیست.

چالش‌ها

یکی از ویژگی‌های گسست نسل‌ها کاهش ارتباط کلامی میان دو نسل متوالی است. در زمینه هنر، نسل اول به طور مداوم از هنر ارزشی، هنر متعهد، سنت شرقی، هنر سنتی، هنر قدسی، هنر دینی، و... سخن گفته است و همچنان می‌گوید. نسل دوم، با اندکی محافظه‌کاری و با تأکید بر سنت، نگاهی ناقص به هنر مدرن و پست‌مدرن نیز دارد. ولی نسل سوم، بی‌پروا، اصلاً تعبیر خوشایندی از سنت ندارد که این ناخوشایندی هم به زعم ما و به مذاق ما است، نه خود نسل سوم‌ها. بدین ترتیب، چالش‌هایی در باب هنر، بین نسل‌های متوالی پیش آمده که آشفته‌بازار هنر در ایران، نمودی از همین چالش‌های اساسی است:

۱. تعریف مشترکی از هنر بین نسل اول و دوم و سوم انقلاب وجود ندارد. نسل اول، هنر را فقط هنر متعهد به

^۱ originality

جریان همه‌جانبه تاریخی و فرهنگی باشد که تداوم و پیوستگی خود را، در عین تحرک و پیشرفت، در مظاهر اساسی زبان، ادبیات، هنر، فلسفه، و رسم و راه‌های زندگی نشان دهد» (آشوری ۱۳۸۱: ۲۸).

۳. در جامعه ما از مدرنیته هم تعریف درست و مناسبی ارائه نشده است. چه در سیاست و اقتصاد و جامعه‌شناسی و... و چه در هنر، هنوز تعریف جامع و مشخصی از مدرنیته و این‌که آیا اساساً با سنت در تعارض است یا خیر، ارائه نشده و متأسفانه در این خصوص هیچ کوشش بنیادینی از سوی سیاست‌گذاران فرهنگی کشور صورت نمی‌گیرد. البته معدود همایش‌های برگزار شده و اندک کتاب‌های نگاشته‌شده نیز پاسخ مناسبی به این سؤال نبوده‌اند، چرا که نتایج مثبت آن‌ها در جامعه مشهود نیست.

۴. نهایتاً این‌که واژه هنر سنتی که حتی اغلب متفکران و اندیشمندان و استادان دانشگاه نیز در خصوص تعریف و حد و مرز آن با مشکل مواجه هستند و نیز محدوده آن باید با وضوح هر چه بیش‌تر بازنگری شود.

بنابراین، با شرایط موجود نمی‌توان از هنر یا هنر سنتی توقع داشت که فاصله میان نسل‌ها را پر سازد یا از شکاف بیش‌تر جلوگیری کند؛ زیرا هنوز تلاشی اساسی برای مفاهیم در این خصوص صورت نگرفته‌است. در واقع، داشتن این توقع که هنر بتواند یک عامل ارتباط بین دو نسل گردد، مستلزم این است که راهکارهای زیر مورد توجه قرار گیرند. البته ناگفته پیداست که این راهکارها همه آن چیزی که باید باشد نیست.

راهکارها

۱. موانع موجود بر سر راه را باید به‌خوبی شناخت. مهم‌ترین این موانع، به‌ویژه در حوزه فرهنگ و هنر، عبارتند از «جهانی‌شدن فرهنگ تکنولوژیکی غرب، شتاب و سرعت تحولات، ایجاد پایگاه‌های اطلاع‌رسانی جدید،

دین می‌داند که حتماً باید پیام‌رسان باشد و نزدیک‌کننده انسان به مبدأ، و اگر جز این باشد، اصلاً هنر نیست. متفکران مورد علاقه نسل اول در باب هنر، بورکهارت، نصر، هایدگر، شوان، و کلاً سنت‌اندیشان غربی هستند. نسل دوم، کمی با احتیاط و ترس، صورت دیگری از هنر را نیز می‌طلبد و می‌پسندد؛ اگرچه چنین چیزی را علنی و ظاهر نمی‌کند.

اما نسل سوم بی‌هیچ پروایی، تمام تعاریف ارزشی و الهی و قدسی و... از هنر را به یک سو می‌نهد. برای نسل سوم - که از یک طرف از شعارزدگی خسته است و از سوی دیگر، با تفکرات جدید اندیشمندان ساختارشکنی نظیر دریدا، فوکو، لاکان، سوسور، و... آشنا شده و در بطن پدیده جهانی‌شدن قرار دارد - هنر، معنایی متفاوت یافته است و دیگر همیشه قدسی و الهی نیست. از سوی دیگر، درصد زیادی از جوانان نسل سوم محتاج هنر هستند، آن‌هم برای روان‌کردن زندگی سخت و پررنج امروز؛ و همچنین برای اندیشه‌کردن بدون محدوده از پیش تعیین شده توسط دیگران. «در حال حاضر، نسلی در حال شکل‌گیری است که سعی می‌کند تا هم از آموزه‌های دولت به دلایلی بیرون برود و هم انتظار دارد که دولت رفاه و آموزش و تحصیل و خواسته‌هایش را فراهم کند؛ یعنی از دولت خدمت می‌خواهد نه هدایتگری، در حالی که تفکر نسل قبلی درباره دولت، انتظار رهبری بود» (فیرحی ۱۳۸۲: ۷۷). نسل سوم به هنر موعظه‌گر و یا هنری که درس اخلاق بدهد نیاز ندارد که این مسائل را مکرراً در مدرسه و دانشگاه و جامعه و صدا و سیما گفته‌اند و می‌گویند.

۲. متأسفانه از سوی نسل اول که تعبیرگران انحصاری معنای سنت هستند، تعریف دقیق و مشخصی از سنت برای نسل سوم ارائه نشده‌است. درصد بسیاری از جوانان امروزی، سنت را مترادف با قدیمی، کهنه، منسوخ، و متروک می‌دانند و مسلماً هنر سنتی را نیز هنری متروک و قدیمی می‌شمارند. «سنت باید مداومت و پیوستگی یک

و مشکلات معیشتی و اشتغالات فکری اهل فرهنگ و هنر» (طاهری ۱۳۸۲: ۴۲۵).

۲. باید مسائل و مشکلات ناشی از عدم تفاهم دو نسل بر سر مفهوم هنر را بدون هیچ رودبایستی و تعارف مطرح کنیم. عدم تفاهم دو نسل بر سر مفهوم هنر، باعث شده که نسل سوم از هنر سفارشی نسل اول به شدت فاصله بگیرد و به سمت هنری برود که از غرب می آید. اگرچه همه آنچه از آن سوی آبها می آید فی نفسه نمی تواند بد تلقی شود، اما درصد بسیاری از آنها مبتذل و مستهجن است و این خود باعث رواج بی بندوباری و فساد در جامعه می شود. این فقط یکی از بی شمار مسائل این حوزه است. فراموش نکنیم که چشم بستن بر مشکلات اجتماعی ناشی از پدیده گسست نسلها، به منزله حل آنها نیست و نخواهد بود. پس بهتر است که با چشمان باز از مسائل خود به صورت علمی، تعریف عملیاتی داشته باشیم تا به حل آنها امیدوار بمانیم.

۳. بدون هیچ تعارفی، نسل اول باید در تعاریف و دیدگاههای خود تجدیدنظر کند. مفاهیم مهم و چندپهلوی نظیر هنر، سنت، و... باید به طور دقیق، روشن و شفاف، بازتعریف شوند. بر سیاستگذاران فرهنگی کشور است که در یک محیط علمی سالم، به دور از حب و بغضهای سیاسی و جناحی، به این امر بپردازند.

۴. باید به هر طریق ممکن از هنر شعاری و تبلیغاتی فاصله گرفت. باید پذیرفت که انقلاب اینک در دوره ثبات کامل به سر می برد و خود را تا حد کافی به تمام جهان شناسانده است و دیگر زمان مطرح کردن شعارهای آرمانی و سیاسی، و صدور انقلاب از طریق هنر به سر آمده و نسل سوم نیازمند صورت جدیدی از هنر است که اگر ما دانسته آن را در اختیارش قرار ندهیم، ممکن است نادانسته و یا حتی دانسته، از جای دیگری به دست آورد.

۵. گذشته از راهکارهای مطرح شده در بالا، باید از شگردهای زبانی و بیانی هنر، برای ارتباط میان دو نسل بهره برد. برقراری همبستگی اجتماعی، که البته باید

راهکار دقیق آن را در حوزه سیاست جستجو کرد، یکی دیگر از راه حلها به شمار می رود. برای این که هنر بتواند دو نسل را به هم نزدیک کند، ارائه یک راهبرد و یک نظم واحد- که بر اساس یک قانون مدون ایجاد شده و تضمین اجرایی کافی نیز داشته باشد و در تغییرات اجرایی کشور تغییر نکند- کاملاً ضروری است و باید مورد توجه ویژه قرار گیرد. این نظم واحد می تواند در کنار همبستگی اجتماعی، به همگرایی در بین نسلها بینجامد.

۶. همچنین باید در دستاوردهای موجود، نتایج گردهماییها، کتابها و... بازنگری، و نتایج آنها را دسته بندی کرد تا از کار اضافی و تکراری جلوگیری شود و همچنین طریق طی ادامه راه مشخص گردد. شاید نگاه به تجارب سایر کشورها که دارای بافت فرهنگی و مذهبی مشابه کشور ما هستند، نیز بتواند تا حدی راهگشا باشد.

نتیجه گیری

در ابتدای بحث چنین به نظر می آید که مقوله فرهنگ و هنر می تواند به عنوان یکی از عوامل کاهش تبعات ناگوار پدیده گسست نسلها مورد توجه قرار گیرد. اما مرور مفاهیم هنر، سنت، مدرنیته، و هنر سنتی، با رویکردی برای پرکردن شکاف میان نسلها، نشان می دهد که مقوله هنر نیز همچون سایر مقولات اجتماعی، با چالشهایی جدی و شاید بسی مهم تر از سایر زمینه های اجتماعی روبه رو است.

از جمله مهم ترین این چالشها می توان به نبود تعریف مشترکی از هنر در نزد دو نسل اشاره کرد که به تبع آن، امکان گفتگوی بین دو نسل نیز از بین رفته است. از آنجا که مسلماً نمی توان به نسل سوم دستور داد تا از تعاریف مورد پسند خود درباره هنر و... و نیز علاقه اش به سابقه تاریخی و فرهنگی کشورش دست بردارد بنابراین برای این که امکان گفتگو فراهم آید، باید نسل اول در بسیاری

کشورها، از جمله مواردی هستند که پس از توجه به آنها می‌توان امید داشت که هنر بتواند عاملی برای ایجاد همگرایی بین دو نسل گردد.

از دیدگاه‌ها و تعاریف خود تجدیدنظر کند، که این اصلاً به معنای کوتاه آمدن از اصول و ارزش‌ها نیست.

شناخت درست موانع موجود، مطرح کردن مشکلات اجتماعی ناشی از گسست نسل‌ها، بازنگری در تعاریف، فاصله گرفتن از شعارزدگی در جامعه هنری، بهره‌گیری از شگردهای زبانی و بیانی هنر، ایجاد همبستگی اجتماعی، تدوین قوانین مناسب بر اساس راهبردهای منطقی، بازنگری در نتایج و دستاوردها، و نگاهی به تجارب سایر

فهرست منابع

- رهنورد، زهرا (۱۳۷۸)، حکمت هنر اسلامی، تهران، سمت.
- ریخته‌گران، محمدرضا (۱۳۸۲)، پدیدارشناسی، هنر، مدرنیته، تهران، نشر ساقی.
- _____ (۱۳۸۰)، هنر، زیبایی، تفکر؛ تأملی در مبانی نظری هنر، تهران، نشر ساقی.
- سمتی، هادی (۱۳۸۲)، «شرایط و زمینه‌های گسست نسلی در ایران»، نگاهی به پدیده گسست نسل‌ها، تهران، پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی، ص ۱۹۰-۱۸۳.
- شرفی، محمدرضا (۱۳۸۲)، «مؤلفه‌ها و عوامل گسست نسل‌ها»، نگاهی به پدیده گسست نسل‌ها، تهران، پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی، ص ۱۲۲-۱۰۷.
- شوان، فریدهوف (۱۳۷۶)، «اصول و معیارهای هنر جهانی»، ترجمه سیدحسین نصر، مجموعه مقالات مبانی هنر معنوی، تهران، دفتر مطالعات دینی هنر (حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی)، ص ۱۲۸-۸۹.
- طاهری، قدرت‌الله (۱۳۸۲)، «نقش ادبیات در برقراری پیوند نسل‌ها»، نگاهی به پدیده گسست نسل‌ها، تهران، پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی، ص ۴۲۵-۴۰۵.

- آشوری، داریوش (۱۳۸۱)، «سنت و پیشرفت»، سنت و فرهنگ، گزیده مقالات مجله فرهنگ و زندگی ۱۳۵۶-۱۳۴۸، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص ۴۰-۲۹.
- بورکهارت، تیتوس (۱۳۷۶)، هنر مقدس، ترجمه جلال ستاری، تهران، سروش.
- پاکباز، رویین (۱۳۷۸)، دایره‌المعارف هنر (نقاشی، پیکره‌تراشی، گرافیک)، تهران، فرهنگ معاصر.
- پورجعفر، محمدرضا و موسوی حجازی، بهار (۱۳۸۱)، هویت هنر، تهران، سازمان فرهنگی و هنری شهرداری تهران.
- جعفری، محمدتقی (۱۳۷۸)، زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام، تهران، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
- جلالی، محمدرضا (۱۳۸۲)، «روان‌شناسی انقطاع نسل‌ها»، نگاهی به پدیده گسست نسل‌ها، تهران، پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی، ص ۹۶-۸۱.
- دهخدا، علی‌اکبر، لغتنامه، تهران، دانشگاه تهران.
- رادین، ماکس (۱۳۸۱)، «سنت»، ترجمه فریدون بدره‌ای، در سنت و فرهنگ (گزیده مقالات مجله فرهنگ و زندگی ۱۳۵۶-۱۳۴۸)، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص ۴۰-۲۹.

- فیرحی، داود (۱۳۸۲)، «ملاکهای سیلان یا انقطاع نسل‌ها»، نگاهی به پدیده گسست نسل‌ها، تهران، پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی، ص ۷۹-۷۱.

- قادری، حاتم (۱۳۸۲)، «انقطاع نسل‌ها، انقلابی کامل»، نگاهی به پدیده گسست نسل‌ها، تهران، پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی، ص ۱۸۹-۱۷۷.

- کاسیرر، ارنست (۱۳۸۲)، «هنر»، ترجمه بزرگ نادرزاد، نظاره هنر (گزیده مقالات مجله رودکی ۱۳۵۷-۱۳۵۰)، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص ۶۳-۹.

- کوربن، هانری (۱۳۴۷)، «سنت»، معارف اسلامی، ش ۵.
- گنون، رنه (۱۳۶۵)، سیطره کمیت و علائم آخرالزمان، ترجمه علی محمد کاردان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

Archive of SID